

# برگهائی زرین!

## به شادمانگی انتشار کتاب کرامند أوراق الذهب

جویا جهانبخش

کتاب کرامندِ أوراق الذهب، بدین ریخت که با اهتمام ستایش برانگیز صدیق گرامی ام، حُجَّة الإسلام و المسلمین «علی فاضلی» فی فیروزآبادی - اَشْبَحَ اللهُ عَلَيْهِ النَّعَمَ وَالْأَيَادِي - و از سوی «مؤسسه کتابشناسی شیعه» (در قم) انتشار یافته است، نه کتابی مُفَرَّد، که مجموعه‌ای است از مؤلفات و رسائل و اسناد، و خاصه از برای کسی که تاریخ و فرهنگ شیعی را در شبه قاره به تحقیق و تنقیب و تفتیش گیرد، خود کتابخانه‌ای شایسته، بل گنجی بی‌ش بها. به قول دکتر محمدحسن مُحیی الدین، «يُعْنَى بِمَا فِيهِ عَنْ حَشْدٍ مِنَ الْكُتُبِ» (ص ۴۶)!

در واقع، «فاضلی» سی عزیز ما، در این مجموعه، نخست کتابِ أوراق الذهب را با تحقیق و تصحیح و تَحْشِيهِ ای سخشکوشانه پیش روی خواننده نهاده است. سپس مجموعه‌ای کلان از مکاتیب و اسنادی را که به نحوی با مضامین آن کتاب در پیوند است و دامنه آگاهیهای تاریخی خواننده را در این باره می‌گستراند، بر آن مزید کرده است. پس، کتاب سه جلدی حاضر شامل یک سرگذشتنامه قدیم است، به همراه مجموعه‌ای ثمین و سَمین از اجازات و مکاتیب و اسنادِ منشور و منظوم.

اصل کتابِ أوراق الذهب، اثری است تاریخی - ادبی در گزارش احوال و بیان مآثر «سید العلماء» فرزند سید دلدار علی نقوی.

سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی، معروف به «عُفْران مآب» (ف: ۱۲۳۵ هـ. ق.)، از اعلامِ امامیه و دانشوران بنام شیعی هند است که در برهه‌ای بسیار حساس از تاریخ مسلمانان در شبه قاره، پرچمدارِ تفکر شیعی اصولی بوده و در احیای سنن شریعت و قمع بدع و تباهیها و زدایش اوهام و خرافات از دین مبین اهتمامی وافر داشته است و سربلسبله و سلسله جنبان جنبشی نمایان در احیاء فکر شیعی در آن بلاد به شمار می‌آید؛ جنبشی که تا هم امروز، شماری از دانشمندان و اندیشه‌وران مسلمان هندوستان را زیر نفوذ فرهنگی و آندیشگی خویش دارد. فعالیت‌های دانشگسترانه «عُفْران مآب» و پنج فرزندِ برومند او که جمله‌گی در زمره علمای شیعه و مُرَوِّجانِ شریعتِ غزّاء بشماراند، به ویژه در حمایت از تفکر «اصولی» و طریق «مجتهدان» و مبارزه با «أخباریگری» - و علی الخصوص: «حشویگری»، باعث آمده است تا این خاندانِ دانشور فرهنگ‌آفرین، در قلمرو تاریخ و فرهنگ هند به نام «خاندان اجتهاد» بازخوانده شوند و «اجتهاد» اصولیانه، به مثابت بارزترین

۱. «الحشد، و یخزک، الجماعة» (القاموس الثحیط).

أوراق الذهب أو المعادن الذهبية  
اللجينية في المحاسن الوهبية  
الحسينية (ترجمة سيد العلماء  
ابن السيد دلدار علی النقوی / ف:  
۱۲۷۳ هـ. ق.)، المفتی السيد  
محمد عباس الجزائري (ف: ۱۳۰۶  
هـ. ق.)، وتليه: إجازات السيد  
دلدار علی و سيد العلماء و مكاتيبه  
و مكاتيب المفتی و ممتاز العلماء  
و سلطان العلماء، تحقيق و تدوين:  
علی الفاضلی، ۳ ج، ط: ۱، قم:  
مؤسسة تراث الشيعة (مؤسسة  
کتابشناسی شیعه)، ۱۴۳۷ هـ. ق. /  
۱۳۹۴ هـ. ش.

چکیده:  
کتاب أوراق الذهب او المعادن الذهبية للجينية في المحاسن الوهبية الحسينية، به تحقیق و تدوین علی فاضلی در سه جلد در سال ۱۳۹۴ توسط مؤسسه کتابشناسی شیعه به زیور طبع آراسته شده است. اصل کتاب أوراق الذهب، اثری تاریخی ادبی در گزارش احوال و بیان مآثر «سید العلماء» فرزند سید دلدار علی نقوی است. نویسنده در نوشتار حاضر به معرفی کتاب مذکور و بیان محتویات آن، همت گماشته است.

کلیدواژه‌ها:  
کتاب أوراق الذهب، معرفی کتاب، علی فاضلی، سید دلدار علی نقوی، سید العلماء.

نمود آندیشه دینی و شعار فکری و اِتجاهِ علمی ایشان، نام خود را بدین خاندان بازبخشد. نازش این خاندان فرهنگ پرورِ آرجمند را همین بس که ای بسا توان گفت: بیشترین دانشوران برجسته و اَثرفرینان بزرگ شیعی هند در دو سدهٔ اخیر، شاگردان مُستقیم یا مَع الواسطهٔ «خاندان اجتهاد» بوده‌اند. رَضْوَانُ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَیْهِمْ أَجْمَعِینَ، وَرَزَقْنَا اللهُ الْإِفْتِدَاءَ بِهِمْ فِی خِدْمَةِ مَذْهَبِ أَهْلِ بَيْتِ سَیِّدِ الْمُرْسَلِینَ!

سَیِّدِ حُسَینِ معروف به «سَیِّدِ الْعُلَمَاءِ» (۱۲۱۱ - ۱۲۷۳ هـ. ق.)، کهین فرزند سَیِّدِ دِلدارِ عَلِی معروف به «عُفْران مآب»، و یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌های شیعی هند است که دینیار مُجاهد و مُتکَلِّم بُلند پایهٔ امامی، علامه میرحامد حُسَینِ هندی (ف: ۱۳۰۶ هـ. ق.)، صاحبِ موسوعهٔ کلامی اَرَجِ اَوْر موسوم به عِبَقَاتِ الْأَنْوَارِ، از شاگردان بنام اوست. مُفتی سَیِّدِ مُحَمَّدِ عَبَّاسِ جَزَائِرِی (ف: ۱۳۰۶ هـ. ق.)، نویسندهٔ اُورَاقِ الذَّهَبِ، یکی دیگر از شاگردانِ بَرَجَسْتَهٔ «سَیِّدِ الْعُلَمَاءِ» است که در فقه و کلام و به ویژه اَدَبِیَّاتِ عَرَبِ پایگاهی بُلند داشته و کتابِ اُورَاقِ الذَّهَبِ را در گزارشِ احوالِ همین اُستادِ محبوبِ خویش به قلم آورده است.

مُفتی سَیِّدِ مُحَمَّدِ عَبَّاسِ جَزَائِرِی، از اَخْفَادِ عَالِمِ بنام، سَیِّدِ نِعْمَةِ اللهِ مَوْسَوِی شوشتری جَزَائِرِی، تلمیذ و الامقامِ علامه شیخ الإسلام مولانا مُحَمَّدِ باقرِ مجلسی و صاحبِ الْأَنْوَارِ الثَّعْمَانِیَّةِ و شارِحِ کُتُبِ مُتَعَدِّدِ حدیثی و ... است.

مُفتی سَیِّدِ مُحَمَّدِ عَبَّاسِ جَزَائِرِی، خود نویسنده‌ای است مُکَثِّر و در «انشاء» و نگارش به شیوه‌ای که پَسندِ آن روزگار و مُقتضایِ سُنَّتِهایِ اَدَبِیِ آن عهد بوده است، قَویدست و شپَرپنکار.

در این باره، سِوای آنچه خود ما از آثارِ وی اِسْتِنَباط می‌کنیم، گواهی سَیِّدِ اَبُو الْحَسَنِ نَدَوِی، اندیشه‌ورِ سُنَّتِی و نویسندهٔ نامی هندی که در اَدَبِیَّت و عَرَبِیَّت در عصرِ ما اشتهاری و مقبولِیَّتِ بسزا داشته است و دارد، واجِدِ اَهَمِّیَّت، و گواهی ارزشمند است.

نَدَوِی، دربارهٔ مُفتی جَزَائِرِی، از جُمْلَه می‌نویسد:

«... وَ اِسْتَفَادَ مِنْهُ خَلْقٌ کَثِیرٌ فِی الْأَدَبِ وَ الْإِنشَاءِ مِنَ الشَّیْخَةِ وَ أَهْلِ الشَّیْخَةِ. وَ کَانَ بَارِعًا فِی الْأَدَبِ وَ الْإِنشَاءِ وَ قَرَضَ الشَّعْرَ بِاللُّغَةِ الْفَارِسیَّةِ وَ الْعَرَبِیَّةِ، حَافِلَ الْقَرِیْحَةِ حَاضِرَ الْبَدِیْهِةِ، مِنَ الْمُؤَلِّفِینَ الْمُکَثِّرِینَ، یَکَادُ یَبْلُغُ عَدَدَ مُؤَلِّفَاتِهِ مَا بَیْنَ صَغِیرٍ وَ کَبِیرٍ إِلَى مِائَةِ وَ خَمْسِینَ.» (ص ۳۲ پ.)<sup>۲</sup>

تأثیرِ نمایانِ مُفتی در ترویجِ اَدَبِیَّت و رِفْعَتِ پایگاهِ او در این زمینه، چنان است که سَیِّدِ عَلِی نَقِی نَقَوِی لَکْهَنَوِی (ف: ۱۴۰۹ هـ. ق.)، در وَصْفِ وی می‌نویسد:

«... هُوَ أَوَّلُ مَنْ رَوَّجَ سَوْقَ الْأَدَبِ فِی الْهِنْدِ...» (ص ۳۲ پ.)

به گمان من، با آن اَدَبیانِ بزرگ و فرهنگ آفرینانِ سترگی که بسی پیش از مُفتی در هند به عَرَصَه آمده‌اند، در این داوری لَکْهَنَوِی و اِطْلَاقِی که دارد، جای دِرَنگِ هَسْت؛ لیک، در دَلَالَتِ اِجْمَالِیِ آن بر آن تأثیرِ نمایان و رِفْعَتِ پایگاهِ اَدَبِیِ مُفتی و تصویری که از آن در ذهنِ پَسینیانِ بازتافته است، جای شَکِّ وَ رَیْب، نَه.

تمائِلِ سَبکی و گرایشِ قَلَمِیِ مُفتی سَیِّدِ مُحَمَّدِ عَبَّاسِ جَزَائِرِی، به نثرِ مَصنوع و مُتکَلِّف و آرایه‌مند است.

مُفتی خود دربارهٔ یکی از نوشتارهایش (ص ۲۸۴) تصریح می‌کند که در آن، پای بر جای پایِ خَریری، صاحبِ مَقاماتِ نهاده و به راهِ او رفته است.

متنِ همین کتابِ اُورَاقِ الذَّهَبِ، با رنگ و بوی و سَمَت و سَوِیِ نمایانِ مقامه‌نویسانه و زبانیِ آگنده از

۲. بارمز «پ»، در مقامِ بازگرد، صفحات «پیشگفتار پژوهنده کتاب» را از متن آن مُتَمایز می‌کنم. ای کاش که با شماره‌گذاری پیوسته بود، و با ترقیم صفحات «پیشگفتار پژوهنده کتاب» اَبْجَدِی می‌بود، تا از چُنین تمییز و تمایزها ناگزیر نمی‌بودیم!

سَیِّدِ دِلدارِ عَلِی نَقَوِی  
نَصِیرِ اَبَادِی، معروف به  
«عُفْران مآب» (ف: ۱۲۳۵ هـ.  
ق.)، از اَعْلَامِ اِمَامِیَّه و  
دانشورانِ بنامِ شیعی هند  
است که در بُرهه‌ای بسیار  
حَسَاس از تاریخِ مسلمانان  
در شبه قاره، پرچمدارِ تَفکُرِ  
شیعیِ اُصولی بوده و در  
اِحیایِ سُنَنِ شَرِیعت و قَمْعِ  
بَدَع و تَباهِیها و زُدایش  
اوهام و خُرافات از دینِ مُبین  
اهتمامی وافر داشته است

آرایه‌های بیانی و بدیعی و سجع پردازیهائی که نمودارِ تَصَلُّحِ نویسنده در لُغَتِ عَرَبِ است، به قلم آمده.

دُرستی داورى دکتر جمیل أحمد را، که در تَکَنُّگاشتی درباره عَرَبی نویسی در اقلیم شمالی هند، درباره نثرِ مُفتی نوشته است: «وَأَمَّا نَثْرُهُ فَإِنَّهُ مِنْ قَبِيلِ النَّسْعِ الْمَنْشُورِ، فِيهِ جَزَالَةُ اللَّفْظِ إِلَّا أَنَّهُ مُتَكَلِّفُ السَّجْعِ، كَثِيرُ الْإِزْدَوَاجِ وَالْإِظْنَابِ، كَثِيرُ الْمُبَالَغَةِ وَمُفَعَّمٌ بِالْغَرِيبِ» (ص ۳۳ و ۳۴ پ)، بیش و کم در آئینه اوراق الذهب می‌توان دید.

به هر روی، اوراق الذهب را، اگرچه کتابی است در تاریخ و تراجم و از جنس تَذَكِرَه و سَرگَدشتنامه، بر سرِی، باید چونان کتابی ادبی خواند و از آن محظوظ شد؛ و بسیار بعید می‌دانم خطی که اهل ادب، و خاصه دوستانِ نثرهای فنی و مصنوع قدیم، از خواندن این کتاب برگیزند، کمتر از بهره‌ای باشد که تراجم‌نگاران و تاریخ‌پژوهان از این کتاب پُر فائدت بجویند.

به قول دکتر محمد حسن محیی‌الدین، «... و اوراق الذهب، علی ما وَجَدْتُهُ، ثَمَالَةٌ طَرِيقَةٌ فِي الْكِتَابَةِ لَا يُجِيدُهَا هَذَا الْجِيلُ، وَقَدْ لَا يَسْتَسَعِفُهَا كَثِيرُونَ، بَيْدَ أَنْ مَنْ يَقْرَأُ هَذِهِ الْأَوْرَاقَ، سَيَسْرُحُ مَعَهَا فِي عَالَمٍ مِنَ اللَّغَةِ يَفْتَقِدُهُ فِي لُغَةِ هَذِهِ الْأَيَّامِ...» (ص ۴۵ پ).

جایی ندیدم و نخواندم، ولی گمان می‌کنم در این که مفتی کتاب خود را، افزون بر نام دراز اصلی اش یعنی: *المَعَادِنُ الذَّهَبِيَّةُ اللَّجْنِيَّةُ فِي الْمَحَاسِنِ الْوَهْبِيَّةِ الْحُسَيْنِيَّةِ*، اوراق الذهب خوانده است (سنج: ص ۴۲ - ۴۵ پ)، او را گوشه چشمی به نام کتابهای ناموری چون *أَطْوَاقُ الذَّهَبِ جَارِ اللَّهِ زَمَخْشَرِي وَأَطْبَاقُ الذَّهَبِ شَفْرُوهِ* اصفهانی باشد، و اشغالی نیز بدین که مفتی در شیوه انشای مصنوع فنی اش خویشتن راناهج مناهج آن پیشروان گردنفرز و خامه فرسایان بی‌هنباز قلم می‌دهد. شاید اینکه مفتی جزائری را با اطباق الذهب پیوستگی و دلبستگی بوده و او را کتابی است فارسی زیر نام معیار الأدب فی شرح اطباق الذهب (سنج: ص ۲۲۳ و ۱۵۵۰)،<sup>۳</sup> و نیز اینکه بعضی فضلی آن دوران پاره‌ای از آثار او را با اطباق الذهب جارالله قیاس کرده‌اند (سنج: ص ۲۳۷)، گمان ما را نیرو بخشد. وَالْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى.

خواننده اوراق الذهب، ضمن خواندن این کتاب فائده‌مند و عظیم‌القدر، توفیق آن می‌یابد تا دورنمای نسبتاً روشنی از اِتِّجَاهَاتِ عِلْمِي «خاندان اجتهاد» و نیز تصویری از بعضی تَصَوُّرَاتِ وَأَنْظَارٍ مُحَقِّقَانَهُ مُصَنِّفٍ يَاحْتَى ذَوَقِيَاتٍ وَسَلَاتِقِ شَخْصِيٍّ أَوْ حَاصِلٍ كُنْد.

کتاب مفتی محمد عباس، اگرچه شرح حال اُستادِ اوست، از بهترین و مشروح‌ترین آبخوره‌های آشنائی با تاریخ و شخصیت و سرگذشت خود مفتی نیز هست؛ به ویژه از آن روی که وی در این کتاب، سرگذشت خویش را نیز به عنوان شاگرد «سید العلماء»، لیک به تفصیل و با شباغ (ص ۱۷۵ - ۳۰۰) و با نمونه‌هایی متنوع از نظم و نثر لوناون خویش، درج کرده؛ و از این رهگذر، مواد مهم و خورنده اعتنائی پیش دست جویندگان احوال خود نهاده است.

مفتی جزائری، در ضمن گزارش احوال خویشتن و تقریر نقد حال اُستادش، «سید العلماء»، از بسیاری از زخدادها و کشاکشها و جوانب حیات فرهنگی و اجتماعی و سیاسی زمره «اهل علم» در آن بلاد و حتی در

به هر روی، اوراق الذهب را، اگرچه کتابی است در تاریخ و تراجم و از جنس تَذَكِرَه و سَرگَدشتنامه، بر سرِی، باید چونان کتابی ادبی خواند و از آن محظوظ شد؛ و بسیار بعید می‌دانم خطی که اهل ادب، و خاصه دوستانِ نثرهای فنی و مصنوع قدیم، از خواندن این کتاب برگیزند، کمتر از بهره‌ای باشد که تراجم‌نگاران و تاریخ‌پژوهان از این کتاب پُر فائدت بجویند.

۳. در طبع کتاب، «الوَهْبِيَّةُ» را در «المَعَادِنُ الذَّهَبِيَّةُ اللَّجْنِيَّةُ فِي الْمَحَاسِنِ الْوَهْبِيَّةِ الْحُسَيْنِيَّةِ»، به سکون هاء ضبط کرده‌اند. گویا در اینکه گذشتگان، در چنین آرایه‌گرها، هم «الوَهْبِيَّةُ» و هم «الوَهْبِيَّةُ» را کار می‌فروموده‌اند، و البته مناسب این مقام، به تناسب «الذَّهَبِيَّةُ»، «الوَهْبِيَّةُ» است، جای سخن نباشد.

باری، از برای مزید اطمینان از استعمال «الوَهْبِيَّةُ» به زبانه در چنین آرایه‌گرها، سزااست تا - دست کم - عنوان کتاب یکی از فضلی مالکی مصر، یعنی: «الفتوحات الوهبية بشرح الأربعين حديثاً التَّوْبِيَّةُ» (تأليف شيخ إبراهيم بن مرعي بن عطية سُنيخيني / ۱۱۰۶ هـ. ق.)، را که بارها چاپ شده نیز فرا یاد داریم که در آن «الوَهْبِيَّةُ» بِإِزَايِ «التَّوْبِيَّةُ» نثسته.

۴. از خدای پاک بی‌هنباز می‌خواهم تا سعادت زیارت و مَطَالَعَةُ نَسَخَةِ ای از کتاب معیار الأدب فی شرح اطباق الذهب را روزی ما کند! «یارب! دُعَايِ خَسْتَهُ دِلَانَ مُسْتَجَابِ كُنْ!».

عَتَبَاتِ عالیات پَرده برمی‌گیرد و نِکاتِ گاه تِکَانِ دِهَنده‌ای را مَجَالِ طَرَحِ می‌دهد که سِوای جنبه تاریخی صرف، از برای امروزان هم بَسِ عبرت‌آموز است.

البته اُوراقِ الذَّهَبِ، سرگذشتنامه و تاریخنامه انتقادی امروزین نیست؛ و از بُن، چشمداشتِ چُنین حال و هوائی از آن نابجا می‌نماید.

اُوراقِ الذَّهَبِ بمانند بسیاری از نوشتارهای تَذْکِرَه‌نویسانه و تَرَاجِمُنْگارانَه همروزگارِش، نه تنها در باز نمودن شخصیتِ صاحبِ ترجمه، نگاه انتقادی را کار نمی‌فرماید، که در تبیین سرگذشت و نقدِ حالِ شَخْصِ وی، ایستاری مَنَاقِبِ نویسانه اختیار می‌کند، و از غُلُو در تعابیر، و تَوَلِّیَّتِ «عاطفه» بر «عقل»، هیچ روئگردان نیست!

مُفتیِ جَزائِری، سخت شیفته اُستادِ خود «سَیِّدِ العُلَمَاءِ» است؛ در گزارشِ عیب و هُنْرا و دیده واقف بین ندارد، و جُز هُنْرا، از او نمی‌بیند و نمی‌گذارد؛ تازه در ارزیابی و بیان این هنرها نیز - گاه و بیگاه - طَرِیقِ مُغَالَاتِ ناپسند و مُبالَغَتِ مذموم می‌پیماید.

در تعابیر و اوصافی که در همان اَوَّالِ کتاب (ص ۱۳ - ۱۷) در حَقِّ اُستادِ محبوبش ردیف می‌کند، چندان «چَکِ بی‌مَحَلِّ» می‌کشد و زیاده‌روی می‌نماید که هر خواننده هوشمند مُنْصَفی را به شگفتی درمی‌آورد. پاره‌ای از این تعابیر مُفتی در حَقِّ «سَیِّدِ العُلَمَاءِ»، چندان بُلُند است که حتّی اِطْلاقِ آنها بر اُیْمَه مَعْصومین - صَلَوَاتُ اللّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَیْهِمْ أَجْمَعین - هم خالی از شائِبَه غُلُو نیست! و گمان می‌کنم طَرِیقِ اِحْتِیاطِ آن باشد که جُز ذاتِ اَقْدَسِ رُبُوبی، اَحْدی بدان موصوف نگردد! ... مِثْلِ «الابی صفاته عن التَّشْبیه» و ...!

مُفتیِ جَزائِری، دامنه این «مُغَالَاه» بی‌مُبالات را بر پاره‌ای از جُزئیات و مَحسوسات نیز گسترانیده است. نمونه رایج جا در وصفِ حَظِّ اُنِیقِ نَسَخ و تَعْلِیقِ «سَیِّدِ العُلَمَاءِ» می‌نویسد: «یُنَوِّرُ المَقْلَه وَ یُجِجِلُ ابْنَ مَقْلَه» (ص ۴۷)! ... البته گناه ابنِ مَقْلَه در اینجا همین است که نامش را خوب می‌توان با «مَقْلَه» دَسْتَمایَه سَجّاعی ساخت؛ ورنه، نمونه حَظِّ «سَیِّدِ العُلَمَاءِ» را طابع محترم کتاب در پیوسته‌های تصویری فرجام آن آورده‌اند (نگر: ص ۱۸۲۴ - ۱۸۳۸)؛ و دور می‌دانم خداوندگارانِ اَهْلِیَّتِ و داوری و تمیز، این حَظِّ البتّه خوش را، مایه شرمساری و سرفراغندگی ابنِ مَقْلَه‌ها بشمارند!

بی‌تردید، اگر از این چشم‌اندازها، نگاه مُعتَدِلِ تری بر اُوراقِ الذَّهَبِ سایه انداز بود، کتابِ مُفتیِ سَیِّدِ مَحْمَدِ عَبّاسِ جَزائِری، از برای خواننده امروزی، نه تنها دلپذیرتر و گیراتر، که جدی‌تر و قابل استفاده ترمی بود.

باری، اینکه مُفتیِ سَیِّدِ مَحْمَدِ عَبّاسِ جَزائِری، بشَرخ در بابِ اُستادِ خود قَلَمِ فرسوده است، و اینکه در مجموعه سه جلدی حاضر بسیاری از دیگر اُسنادِ خود مُفتی و «خاندان اجتهاد» به کتاب ضمیمه شده، از بابِ وُقُوفِ بر ایستارهای علمی و فرهنگی این خاندان مؤثرو فرهنگ آفرین شیعی هم، نفع بسیار دارد، و همین مجموعه بسنده است تا کثیری از دیدگاههای ایشان را آیینگی کند و نمودارِ مَشَارِبِ و اذواقِ و آراءِ ایشان باشد.

نمونه را «خاندان اجتهاد» که خود در تحقیقِ معارفِ یقینی و اُصولِ دینی بر منهجِ مُتَّکَلِّمانِ اِمامیه اهِتَمایِ چشمگیر داشته و مؤلّفاتِ شاینده‌ای در این زمینه‌ها از خویش بر جای نهاده‌اند، در بیشینه اِتِّجَاهاتِ دانیسورانه خود، ناقدِ «فلسفه» و «عرفان» مُصْطَلَحِ شایع‌اند، و برخلاف شماری از بافندگانِ هوسبارِ غوغاگر در عرصه معارف، دیدگانِ خود را بر کُزّی‌ها و کاستی‌ها و ناراستی‌های این دو صناعتِ پُرمدعا نبسته‌اند.

در همین مجموعه سَمّه‌ای از ایستارهای ناقدانه و اَحیائاً بسیار باریک بینانه اَعْلَامِ «خاندان اجتهاد» در زمینه‌های یادشده خودنمایی می‌کند.

اُوراقِ الذَّهَبِ بمانند بسیاری از نوشتارهای تَذْکِرَه‌نویسانه و تَرَاجِمُنْگارانَه همروزگارِش، نه تنها در باز نمودن شخصیتِ صاحبِ ترجمه، نگاه انتقادی را کار نمی‌فرماید، که در تبیین سرگذشت و نقدِ حالِ شَخْصِ وی، ایستاری مَنَاقِبِ نویسانه اختیار می‌کند، و از غُلُو در تعابیر، و تَوَلِّیَّتِ «عاطفه» بر «عقل»، هیچ روئگردان نیست!

الدینیّة بالدلائل والبراهین الیقینیّة، فحینئذ لا بأس أن تصرف<sup>۵</sup> حیثاً بعدَ حينٍ قلیلاً من الأوقات بتدریس بعض کتبهم إیاه، إن وجدته خریصاً علیّه، مع التنبیه علی خطأهم والإیاء إلی مواضع زلاتهم، لیستقین مزید استیقان بخطایهم وفُصورتهم، ویحصل له القوّة علی رذم، و تبکیت من ینکون من أنصارهم وأهل نحلّتهم.

أما الذی لا یكون له فرط ذکاء وهو قلیل البصاعة فی العلوم، فالأولی والمستحسن أن لا تُضیع أوقاتک بتدریسها إیاه؛ لأننا جربنا وشاهدنا أن کثیراً من المتوسّطین وقلیلاً ممن یزعم أنه من أرباب الذکاء إذا توغل فی تلك العلوم وأنس بها، تنکّب عن الطریق المستقیم، وصار عن قریب ممن لیس لهم مذهب ولا دین، فهو وإن کان یَدعی باللسان أنه من أرباب الإیمان، لکن جنانه لا یوافق اللسان، وفعاله یخالف مقاله. (ص ۳۹۴ و ۳۹۵).

این نگرش و سفارش، نُصِبَ العینِ دیگر اولاد سید دلدار علی («غفران مآب») نیز بوده است (سنج: ص ۵۳۲ و ۵۳۳).

پرهیز از درآمیختن «کلام شیعی» با «تقلّسف» مُصطَلَح، یکی از دغدغه‌های عمیق «خاندان اجتهاد» در پهنه عقاید است.

در اجازة «سید العلماء» به برادرزاده اش، سید محمد هادی، مُلقَّب به «عمدة العلماء»، به مناسبت ذکر کتاب التَّهْذِيبِ الاثنا عشریة (مُلقَّب به: نُصرة المؤمنین)، نوشته میرزا محمد دهلوی مُتَخَلَّص به «کامل» (ف: ۱۲۳۵ هـ. ق.) - که از معاصران سید دلدار علی است و کتاب وی از رذیة‌های دانشوران امامی بر کتاب خصمانه نُحْفَةُ اثنا عشریة محسوب است -، می خوانیم:

«... ولقد عرض بعض المُجلِّدات من هذا الکتاب علی سیدِ أُولی الألباب، والدی - ره -، فاستحسنها إلا باب الإلهیات؛ لِأنّه قد خلط فیهِ بین مقالة مُتکلمی الإمامیة والفلسفیات، وأخذ فی تأویل أهل المقالات، ممّن بعد من الشیعة ممّن هو فاسد الاعتقادات، فأعتدَر بآئی إنما نصررت من نصررت منهم، ذفعا للظعن عن الفرقة الحقة و المنتسبین إلیهم، لا من أجل المیل إلیهم...» (ص ۴۸۴).

ایستار «خاندان اجتهاد» در باب تصوّف نیز، به همین سان، در اسناد مختلف این مجموعه قابل پیجویی است.

بنا بر شرحی که به قلم خود علامه سید دلدار علی («غفران مآب») می خوانیم (ص ۳۶۶)، در زمانی که او دامان فعالیت‌های تبلیغی و ارشادی خویش را در هند می‌گستراند، بسیاری از شیعیان، هیچ آگاهی بسنده‌ای از ضروریات دین و مذهب نداشتند و باورهای امامیه را با عقاید صوفیانه (یا به تعبیر خود سید دلدار علی: «العقاید الحبیة

این خاندان، اگرچه پرچمداران تفکر اصولی بودند، و با خشویان آخباری سخت در ستیز - و البته در قالب همان چون و چندهای زمانه خویش - می‌کوشیدند مردمانی خردگرا باشند، به دُرُست و به وارونه کثیری از غوغائیان این روزگار - هداهم الله تعالی إلی سواء الطریق -، «خرد» و «خردگرایی» را به «تقلّسف» مرسوم فرونمی‌کاستند.

«سید العلماء» در اجازة‌ای به مفتی محمد عباس، به مناسبتی، نوشته است:

«وأسبق الحُجج وأساسها، ومصباح العلوم ونبراشها، هو العقل السليم، وقد مدحه الله فی مواضع لا تُحصی من کتابه الکریم، ولوله لکان الناس كالأنعام، و غیر العاقل بمقتضاه کالبهائم، بل أصل سببها؛ فهو نور من الله، من الله به علی عبادہ، فجعله مَحَجَّةً واضحةً و دليلاً، وبرهاناً متيناً وأصلاً أصيلاً، به أدرك الشرح وأهله، و عرف النبى و فضلہ، و الكتاب و فضلہ، و الإمام و نبهه، فكان الدليل العقلي أقدم الأدلة و أسبقها، وأخرها بالتقديم وأوثقها، بل أوثق عرى الإیمان، به قامت أصول الأديان.

والمُرَاد بالدليل العقلي هنا، هُو الدليل القطعي، الذي يقبله الظاهر السليمة والعقول المستقيمة، لا الوهميات والمشاعبات مما لفقها المتفلسفون». (ص ۵۳۲)

در اجازة «سید العلماء» به فرزندش سید محمد تقی مُلقَّب به «ممتاز العلماء» (ص ۴۳۵)، می خوانیم که او، مآل بسیاری از همروزگاران و پیشینیانش را که به «توغل در فلسفه» پرداختند، جُز «سوء اعتقاد و سفسطه» نمی‌داند.

بازتاب‌های این دیدگاه و ایستار ناقدانة «خاندان اجتهاد» را، آشکارا در تضاعیف أوراق الذهب مفتی سید محمد عباس جزائری و دیگر اسناد و مکتوبات ارجدار گردآمده در این مجموعه می‌توان دید.

در اجازة سید دلدار علی («غفران مآب») به فرزند مہینش، «سلطان العلماء»، می خوانیم:

«وإياك أن تصرف عمرک العزیز فی تدریس الكتب الفلسفیة و تدوین العلوم الحکمیة، مسائیة کانت أو إشرافیة؛ فإنها لا شبهة فی أنها كتب ضلالية و جهالة، تورث لصاحبها حسرة و ندامة، و أدنی ما شاهدنا من وخامة عاقبتها و سوء خاصيتها أن المتوغل بها المنهمك فیها، إن لم یصر ملجداً أو دهریاً أو صوفیاً، فلا أقل أن يتساهل بأمور الدین، و لا یتقید بأحكام الشرع المتین، كما هو مشاهد فی أكثر بلادنا الهندیة، و فی کثیر من الممالک العجمیة.

نعم، إذا كان المشتغل ممن صفا ذهنه و توقد ذکاؤه، و اتقن أكثر العلوم

۵. در چاپی: یصرف. همچنین سنج: ص ۵۳۳.



- رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ - نیز سخت تاخته و او را از ابوابِ گوناگون، از پیروی «ابن عربی ظَلُومِ جَهُول» و تأویلِ اخبارِ بر مذاقِ اهلِ تَفَلُّسُف و تَصَوُّف بگیرد، تا شیوه‌ای که در استنباطِ فقهی و داوری دربارهٔ مُجتهدین داشته، سزاوارِ نكوهش و خُرده‌گیری شناخته است.

به گواهی اسناد، «خاندان اجتهاد»، با حساسیتی ویژه، هرگونه انحراف از «تشیعِ راست کیش» را، بِالطَّبَعِ از منظرِ خویش، رَصَد می‌کرده و در بابِ آن موضع می‌گرفته‌اند.

از همین رهگذر است که مُفتی سَید محمد عَبَّاسِ جَزَائِرِي در اُوراقِ الذَّهَبِ، در مقامِ گزارشِ مَصَائِبِ و اَنْدِهَانِ اَسْتَادِ و اَلَمَقَامِ خَوِيش، «سَید العُلَمَاءِ»، از بَدْعَهائِي که سَید رَسَخْتِ مُتَأَثِّر و مُتَأَلِّم می‌نموده است، یاد می‌کند، و از آن جمله، بر کُنشگَرِيهائِي «طائفةُ اَخْبَارِيَّة»<sup>۶</sup> و پیدائِي «فرقةِ كَاظِمِيَّة» (یعنی: سَید کَاظِمِ رَشْتِي و اَتْبَاعِ و سَرسَپَرْدگانِش) - که سَخْتِ مَوْرِدِ حَسَناسِيَّتِ «خاندانِ اجتهاد» بوده‌اند - ، اَنگَسْتِ تَأْکِيْدِ مِي نَهْدِ (نگر: ص ۸۰ و ۸۱).

به شرحی که مُفتی جَزَائِرِي می‌گزارد، «سَید العُلَمَاءِ»، دو کتابِ اِيفاداتِ الحُسَيْنِيَّةِ و الحَدِيْقَةُ الشُّلْطَانِيَّةِ اش را، بر اَثَرِ حَظَرِي که از جَانِبِ عُلُوِّ و کَظَرِي عَقِيْدَتِي بَعْضِ اَتْبَاعِ سَید کَاظِمِ رَشْتِي و نَشْرِ موهوماتِ ايشان اِحساس می‌کرده است و از برای پیکار با شیوعِ طَرِيْقَتِ بَدْعَتِ اَلْوَدِ مَناماتِي و گراماتِي اَصْحَابِ اَيْنِ مَكْتَبِ - که از برخی از عَوَامِ و حَوَاصِّ شِيَعِه دِلْرَبَائِي می‌نموده و «راست کیشی» شیعی را تهدید می‌کرده - به رَشْتِه تَحْرِيرِ کَشِيْدِه است (نگر: ص ۱۱۲ - ۱۱۵).<sup>۸</sup>

مَضامِين و مَقولاتِي از اَيْنِ دَسْتِ که در اَيْنِ مَجْموعهٔ مَوَادِّ و اَسْنادِ، يَا خُصُوصِ مَتْنِ اُوراقِ الذَّهَبِ مُفتي جَزَائِرِي، می‌توان مَوْرِدِ مُدَاَقَهٔ مَوْضوعِي و عَلِي جَدَهٔ فَرارِ داد، به شُمارِ اندکِ نِيسْتِ (و دَسْمَايِهٔ اِي تَوَانَدِ بُوْدِ بَرایِ پِژوهشهايِ مُفْرَدِ و تَکُنْ نِگارِيهائِي که از اَيْنِ پَسِ بَايَدِ فَرَاهِمِ آيَدِ). خواندنی‌هايِ مَتْنِ اُوراقِ الذَّهَبِ، خود، بسیار است؛ به ویژه آن جَانِها که قَلَمِ گِزارشگر، بی‌پروا و برکنار از عادتِ پَرستِي هائِي «أهلِ رُسُوم»، پاره‌ای از دل آگندگی‌ها را برمی‌افشانَد، حَلَاوتِ و گِیرائِي وِيژِه تَرِي نِيز مِي يَابَدِ.

پاره‌ای از بَتِّ شَكُوِي هائِي مُفتي مُحَمَّدِ عَبَّاسِ، به راستی خواندنی است؛

۶. مُفتي مُحَمَّدِ عَبَّاسِ، از «حدوثُ الظَّائِفَةِ الأَخْبَارِيَّةِ و أَقوالِهِم الفِجْةُ البَيْتِيَّة» (ص ۸۲) سَخْنِ مِي گُوِيَد؛ و مَقصُودِش، بی‌هیچ تردید، موجِ تَنذِرُو و حَسُوِي اَخْبَارِگِري است؛ ورنه، ظُهُورِ اَخْبَارِيانِ اِعْتِدالِي و غَيرِ حَسُوِي، به سَدِه هائِي پِيش از اَيْنِ زَمَانِ بازمي‌گِردد و «خاندانِ اجتهاد» و پِرامُونِيانِش نِيز - تا آنجا که اَيْنِ بَنْدِه دِيْدِه و بَرزَسِيْدِه است - از اَعْلَامِ اَنْ حَقِّظِ اِعْتِدالِ، ماننْدِ شَيْخِ جَلِيلِ اَقْدَمِ صَدُوقِ - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ و أَرْضاهُ - به اِخْتِرامِ و تَبجِيلِ ياد مِي کِنند و حَسابِ اَنانِ را از حَسُوِيَّةٔ مُتَأَخَّرِ جَدًا مِي دانند؛ که اِنْصافِ نِيز هَمِينِ است.

۷. امروز که از پَسِ زَماني دَراز به زِيانهايِ عُلُوِّ و حَسُوِيگِري در دوسَدِهٔ اَخِيرِ مِي نِگَرِم، به راستی آن حَسَناسِيَّتِ زائِدِ اَلْوُضُوفِ را بَسِيارِ بِجاي مِي بِنِيم.

۸. اِهْتِمَامِ غَرَبِيانِي که در يابِ مِرابِ مَكْتُوبِ شِيَعِه در شِبِه قازِه کِنند و کاومِي کِنند و بَصيرتِ اِندوختِه‌اند، به اِنْشِيارِ مُحَقِّقانه و امروزيانِ اَيْنِ دَو تاليفِ، از اَرزومندِيهائِي ماسْت.



## أوراق الذهب

أو  
المعادن الذهبية الجينية في  
المحاسن الوهبية الحسينية

(ترجمة سيد العلماء ابن السيد دلدار علي التقوي م ۱۲۷۳)

تأليفه

المفتي السيد محمد عباس الجزائري (م ۱۳۰۶)

وتليه اجازات السيد دلدار علي و سيد العلماء ومكاتبه  
ومكاتب المفتي و ممتاز العلماء و سلطان العلماء

الجزء الأول

تحقيق وتدوين:

علي الفاضلي

مؤسسة تراث الشيعة

الصُوفِيَّةِ) در می‌آمیخته‌اند، و پاره‌ای از عادات و شیوه‌های مسلمانان غیر شیعی، و حتی غیر مسلمانان، در میان ایشان شیوع داشته است. سَید دلدار عَلِي، آن‌گونه که خود می‌گوید - و دیگران نیز بِشْرُخِ بازگفته‌اند - ، در طَرِيْقِ اِحْيايِ اَنْجِهٔ امروزه «تَشْيِيعِ فِقْاهَتِي» خوانده می‌شود، مُجَاهَدَتِ بسیار می‌کند؛ و اِتْجَاهِ کُلِّي «خاندانِ اجتهاد»، اِحْيايِ هَمِينِ «تَشْيِيعِ راسْتِ کِيش» است که - از جمله - با «قرائتِ صوفیانه از تشیع» دَمَساز و قَابِلِ اِنْطِباقِ نِيسْتِ.

در اِجازَهٔ «سَید العُلَمَاءِ» به فرزندش سَید مُحَمَّد تَقِي، مُلْتَبِّبِ به «مُمتازِ العُلَمَاءِ»، گَرِيشهائِي صُوفِيانِهٔ دَانِشُوراني چون شَيْخِ بَهائِي و قاضِي نورالله شوشتری - رِضْوَانُ اللهِ تَعَالَى عَلَيْهِمَا - و حُسْنِ طَلَّتِي که اَيْنان به صُوفِيانِ و مَقالاتِ ايشان داشته‌اند، مَوْرِدِ بَحْثِ و فَحْصِ فَرارِ مِي گِيرد (نگر: ص ۴۴۸). «سَید العُلَمَاءِ»، با اِعْتقادِ راسِخِ به اِنْجِرافِ عَقِيْدَتِي «ابنِ عَرَبِي» غَيرِ شِيَعِي و هَمچُنِينِ پِيروانِ شِيَعِي وِي چُونان «فاضلِ کاشاني» و «سَیدِ اَمَلِي»، به دُرُست و از سَرِ و اِقْعِ بِنِي - و بِي هِيچِ تَعْمُدِ و تَكْلُفِ در تَوْجِيهٔ و تَأْوِيلِ و «ماسْتِ مالِي» تارِيخِ! - ، تَأَثِّرِ شُمارِي از عُلَماءِ و فُضَّلایِ بَرجَسْتِهٔ شِيَعِهٔ را از تَعالِيمِ صُوفِيَهٔ، در بُرههٔ اِي زَمَانِ - که با اَوَّانِ حُکمرانِي صُفُويانِ قَابِلِ تَطْبِيقِ است - ، به رَسْمِيَّتِ مِي شَناسَدِ و مَوْرِدِ تَصْرِيحِ و اِنْتِقادِ فَرارِ مِي دِهَدِ (نگر: ص ۴۴۹).

«سَید العُلَمَاءِ»، در جاييِ دِگَرِ (ص ۵۱۶ - ۵۱۸)، بر «فِيضِ کاشاني»

و عَلَى الْخُصُوصِ بَيَانِ او - حَتَّىٰ دَر نَثْرَهَائِي پُرْتَكَلْفِ صَنَعَتْگَرَانَه اش - به صِدَاقَت و صَمِيمِيَّتِي آمِيخته است که خواننده را به هَمْدَلِي - و گاه نيز: هَمْدَرْدِي - برمي انگيزد. قَلَم مَرْد، اينجا و آنجا، در بَيَانِ حَكَايَتِ نامَرْدَمِي هَاي مَشْتِي مَرْدَمْ چهرگان و کَرزَوِي هَاي اوهام پَرَسْتَان، به نَظْم و نَثْر، شيرين کاري هائي کرده است که از نگاهِ درد آشنايان دور و مَسْتور نمي ماند.

از اين جُمَله، مُفْتِي را در وصفِ فقيّه نَمَايَان و عالم نَمَايَانِي که به قولِ سَعْدِي، «نه پرهيزگار و نه دانشورند / هَمِين بَس که دُنْيَا به دِين مي خَرَنَد»، بيتهائي خواندني است که در اُورَاقِ الذَّهَب (ص ۱۳۶ و ۱۳۷) آورده است. دريغم مي آيد اين بيته را - که اي بَسَا بَرَايِ مَن و شَمَا هَم خَاطِرَه انگيزي ها کُنْد! - از پيش نَظَر تَان نَگَد رَا نَم:

و مَا دَقَّ عَن فَهْمِ الذَّكِيِّ خَفَاءَ  
خَدَائِعِ أَصْحَابِ اللَّحِيِّ وَالْعَمَائِمِ

مَحَاسِنُهُمْ تُخْفِي مَسَاوِيَهُمْ وَ فِي  
عَمَائِمِهِمْ لَقَّتْ رُؤُوسَ الدَّمَائِمِ

ثِيَابُهُمُ الْأَخْلَاقُ تُغْوِي وَ إِنَّمَا  
لَهُمْ خَلْقُ إِنْسَانٍ وَ خَلْقُ الْبَهَائِمِ

إِذَا حَضَرُوا نَادُوكَ يَا صَاحِبَ التَّقْوَى!  
وَ إِنْ غَبَّتْ، قَالُوا: حَامِلٌ لِلْجَرَائِمِ!

مَسَاجِدُهُمْ مِنْ تُرْبَةِ الظَّهْرِ ثُمَّ هُمْ  
يَخْرُونَ لِلْأَذْقَانِ عِنْدَ الدَّرَاهِمِ

تَرَىٰ وَاحِدًا مِنْهُمْ مُجِدًّا مُجَاهِدًا  
وَ مَا ذَاكَ إِلَّا لِاقْتِنَاءِ الْعَنَائِمِ

وَ لَكِنَّ لِأَهْلِ الدِّينِ فِي وَجَنَاتِهِمْ  
عَلَائِمٌ أُخْرَىٰ غَيْرَ هَازِي الْعَلَائِمِ

قُلِ الْحَقُّ وَ ابْدُلْ فِيهِ وُسْعَكَ دَائِمًا  
وَ لَا تَخْشِينَ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَّائِمًا!

اين بيته در مجموعه اشعار مُفْتِي، زير سَرنوِيَس «في مكائد» اصحاب الرِّيَاءِ و ارباب التُّكْرَاءِ المَشْتَهَرِ بِالْعُلَمَاءِ و الفُقَهَاءِ آمده است (سَنَج: ص ۱۳۷، هَامِش).

مي خواستم از مواد و محتويات اُورَاقِ الذَّهَبِ بيش از اينها بگويم و

۹. نَسْخَه بَدَل: هُدَى.

۱۰. به سُرْحِي که در حواشي اُورَاقِ الذَّهَبِ (سَنَج: ص ۱۳۶، هَامِش) مَسْطُور است، رِيخْتِ صَحِيحِ وَ فَصِيحِ اَيْنِ وَاذَه، «مكاييد» است - به ياء - مِثْل «مَشَايِخ»، و اَيْنَكِه كَسَانِي اَز قَدِيم، «مكائد» و «مَشَايِخ» - به هَمْزَه - نُوْشْتَه اَنْد، جُز خَطَائِي شَاعِي نِيَسْت.

بیاورم؛ ولی می ترسم تطویلی افزون بر این، در مقال کُنُونِي، روا نباشد.

چنان که اِشَارَتِ کَرْدَم، طابِعِ رُوشَن و پَرِيگِيگَرِ اُورَاقِ الذَّهَبِ، اَسْنَاد و اِجْزَاآت و نَامَه هَاي فَارَسِي و عَرَبِي پُر شَمَارِي رَا صَمِيمَه كِتَابِ سَاخْتَه است که سُخْنِ كَفْتَنِ اَز اَنهَا، خُود، «اَسُودَه شَبِي خُواهِد و خُوش مَهْتَابِي»!

اين نامه ها و اَسْنَاد، حَاوِي اَگَاهِيهَائِي بَسِيَار ذِي قَبَمَتِ تَارِيخِي، وَاز جُمَلَه، نَمَايَنْدَه پِيُونْدَهَا و مَنَاسِبَاتِ و مُبَادَلَاتِ عُلَمَائِي دِينِ و طَلَبَه حُوزَه هَاي عِلُومِ دِينِي، دَر زَمِيْنَه هَاي گُوناگُونِ فَرَهَنگِي و اِجْتِمَاعِي و اِقْتِصَادِي است، و حَتَّى پاره اي از جُزئِيَاتِ مَعِيْشَتِي و زَوَايَايِ زِيَسْتِي اَيْنِ طُوَائِفِ رَا مَعْلُومِ مِي دَازد که اَعْلَبِ دَر دِيگَرِ اَسْنَادِ تَارِيخِي بَدِينِ پايه اَز رُوشَنِي و شَفَافِيَّتِ مَورِدِ تَصْرِيحِ و تَبْيِيْنِ قَرَارِ نَگَرَفْتَه است.

العَرَضُ، مَجْمُوعَه حَاضِر، اَز بَرَايِ كَاوشِگَرَانِ تَارِيخِ اَندِيْشِگِي و فَرَهَنگِي شِيْعَه، كَفْتَنِيْهَا و شَفَقَتِيْهَائِي مُعْتَمَمِ بَسِيَار دَارد.

كَارِ «تَحْقِيقِ» و «تَدْوِينِ» اُورَاقِ الذَّهَبِ، چَنْدَانِ كِه مَن اَن رَا وَاز سِيْدَه و زِيَرِ و رُوكَرْدَه و دَر يَافْتَه اَم، بَا كُوشَايِي بَسِيَار صُورَتِ پَذِيْرَفْتَه است.

دَر اَيْنِ رُوزگَارِ «تُولِيْدِ عِلْمِ»! هَاي بُوِيْناكِ فَرَمَايِشِي و نَقْتِي و تَكَرَّارِ نُشْخُوازگُونَه مَكْرَرَاتِ «عِلْمِي - پَرُوْشِي»،<sup>۱۲</sup> كِه صَدِّ البَتِّه دَر اَن پُشْتِكَاَرِ و هَمْتِي دَر خُورِ چُنْبِيْنِ كَارِهَائِي گِرَانِ و دُشُوارِ و حُوصَلَه سُوز كَمْتَرِبَه هَم مِي رَسَد، اُسْتَاذِ فَاضِلِي - دَامِ اِفْضَالَه! - نِيرويِ ذَهْنِ و جُوهَرِ ذُوقِ خُويْشِ رَا مَصْرُوفِ تَحْقِيقِ و تَدْوِينِ اَيْنِ مَجْمُوعَه كَلَانِ اَز مِيْرَانِهَائِي مَكْتُوبِ و لِي مَغْفُولِ شِيْعِيَانِ كَرْدَه، و بَه اَيْنِ قَلَمَرِو مَطَالَعَاتِي مَهْجُورِ و «عُلُومِ غَرِيْبَه» اَن!، رُوتِقِ و تَازگِي دِلْپَذِيْرِي دَاده است. شَكَراللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَىٰ مَسَاعِيَهَ الْجَمِيْلَه!

دَر خُوانْدِنِ اُورَاقِ الذَّهَبِ بَه مَوارِدِ و مَواضِعِي هَم بَاخُورْدَم كِه دَر صَبْطِ يَا خُوانِشِ يَا تَقْطِيعِ يَا كُرَارِشِ اَن، بَا طابِعِ مَحْتَرَمِ كِتَابِ، هَمْرَأِي وَ هَمَنْظَرِ نَبُودَم؛ لِيكِ اَز بَرَايِ بَر شَمَرْدِنِ اَيْنِ مَوارِدِ دَر يَادِ دَاشْتِ حَاضِرِ كِه مِي خُواهِمِ اَز اَيْنِ كِه هَسْتِ دَر اَزْتَر نَشُود، مَجَالِي نِيَسْتِ «شَايِد اَگَر» دِمَاعِي دَسْتِ دَاد، سِيَاهَه اِي اَز اَنهَا رَا دَر اِخْتِيَارِ جَنَابِ فَاضِلِي بَگُذَاَرَم، تَا بَاز «اَگَر» پَذِيْرَفْتِنِي اُفْتَاد، دَر بَازچَاپِ كِتَابِ، مَلْحُوظِ نَظَرِشَانِ قَرَارِ گِيْرِد).<sup>۱۳</sup>

۱۱. رَاقِمِ سَواذِ حَاضِر نَمِي دَاَنْد كِه اَيْنِ تَعْبِيْرِ مُبْتَدَلْ گُونَه رَسَانَه اِي رَا نَخَسْتِيْنِ بَار كُدامِ ذُوقِ سَلِيْمِ و سَلِيْقَه مَسْتَقِيْمِي بَه دَهَانِها اَنْدَاخْتَه است، تَا فُرُوزِي تَوْفِيْقَاتِ خُداوَنْدگَارِشِ رَا، بَه اِسْمِ و رَسْمِ، اَرْزُومَنْدِ شُود؛ لِيكِ اَنچَه بَه وُضُوحِ بَر زَنْدگِي و نَخَسَبِي اَيْنِ تَعْبِيْرِي اَفزَايِد، تَدَاعِي يَكِي اَز مَعَانِي اَصْلِي و البَتِّه شَاعِي وَاذَه «تُولِيْد» است كِه هَمَا نَا «زَايَاَنْدَن» و «زَايَنْدَه كَر دَاَنْدِن» بَاشَد! ... (والبَتِّه شَايِد اَز هَمِيْنِ بَابِ، نَگَرَانِي كَسَانِي كِه كِمَانِ مِي كَنْدِن اَيْنِ مَحْمُولَه «عِلْمِ تُولِيْدِي»، عَاقِبَتِ هَم، سَرِزَا بُوُزْد، پَرِيْبِرَاهِ نَبَاشَد!).

۱۲. هَنِيئًا لَأُرِيَايَه و اَصْحَابِه!

۱۳. چُونِ اَيْنِ دُوسَبِ بَا كُذِلِ نَبِيكُخواه - دَامِ اِفْضَالَه - ، گَاهِ اَز رُوهِ دُوسَبِ نُوَازِي، و البَتِّه بَه وَسَاطَلَتِ مُخْتَرِعِ جَهَانِگِيْرِ مَأْسُوفِ عَلِيَه «گَرَاهَامِ بَل!» اَز اَيْنِ دَاعِي مَنزُويِ دَر كَرَانَه هَاي زِنْدَه رُودِ يَادِي مِي كَنْد، و مَرَا اَز فَيْضِ سَخْنِ و لَطْفِ مَحْضَرِ خُويْشِ بَرخُورْدَارِي مِي دَهَد، و دَر ضَمْنِ مَكَالَمَاتِ،

مُفتی سید محمد عباس جزائری، در وصیتنامه خواندنی اش آورده است:

«... و اگر کسی موفق شود، بعضی رسائل و کتب مرا چاپ بزند تا رواج یابد و او هم شریک ثواب شود.» (ص ۴۱ پ).

خیال می‌کنم طابع محترم اوراق الذهب را، عامل بدین وصیت مفتی و هنباز مَثوبتی که وی بدان اشارت کرده است، باید دانست. ایدون باد!

من بنده، به نوبه خود، از خواندن این کتاب پُر اطلاع نفیس، بهره‌یاب شدم، و اوقاتی را که مصروف آن شد - و: «أَفْتَيْتُ فِيهِ نَهَارَاتٍ»<sup>۱۴</sup> «مبارکته» (ص ۴۶)!، از کف رفته و از جنس «روزمرگی‌ها»<sup>۱۵</sup> این روزگار سخت گمان - بل: «روزمرگی‌ها»<sup>۱۶</sup> آن! - نمی‌انگارم؛ لیک لابد آنان که با حوصله و بصیرتی بیشتر، و به گونه‌ای ویژه‌دانانه، در تاریخ فرهنگ اسلامی کند و کاو می‌کنند و بر مهجوریت و ناشناختگی فرهنگ آفرینی شیعه در بلاد هند دل می‌سوزانند، بیش از این دانش‌آموز، قدر دان جُهد جهید اُستاد فاضلی در تحقیق و تدوین اوراق الذهب و ضمائم آن خواهند بود.

در پایان، مزید توفیقات همه کسانی را که در اعداد و تحقیق و تدوین مجموعه اوراق الذهب، سهمی داشته و در طریق تحصیل نسخه‌ها و... و... تا چاپ و نشر آن، قدمی برداشته‌اند، از خدای کارساز بنده نواز درمی‌خواهم، و آرزو می‌کنم شمار بیشتری از آثار شیعی شبه‌قاره با همت بلند پژوهندگان حوصله‌مند احیا گردد و روشنیهای بیشتری بر زوایای تاریخ و فکر و فرهنگ امامیه در آن بلاد افکنده شود؛ بِحَقِّ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْأَمْجَادِ!

اصفهان / فصل سرد ۱۳۹۴ هـ. ش.

گاه عبارات و ألفاظی چند را از متونی که در دست تصحیح و تحقیق دارد، مایه آزمون و تشحیذ خاطر فاتر داعی می‌سازد، مواضعی از حواشی و تعالیق اوراق الذهب هست که برگفتاوردی از این کمپن خادم کتاب و سُنَّت - أَحْسَنُ اللَّهُ أَمْوَالَهُ - و ذکر نام او ایشتمال یافته. شایسته می‌دانم در این مجال، و بدان بهانه، به یکی دو خامی نمایان مربوط بدین مواضع که بیش و کم به خود من شومنده راجع می‌شود، اشارت کنم و از خوانندگان محترم کتاب غذر قصور و تقصیر بخواهم!

فقره نخست، راجع به پیشینهادی است که در خوانش عبارتی از یک نامه صاحب ضوابط کرده‌ام (ص ۸۳۳، ح ۲). این پیشینهاد به کلی مُهْمَل و ناپیچاست؛ و بیجاست تا دارندگان اوراق الذهب آن را قلم بگیرند. فقط همین پاره بر من خوانده شده بود و من بنده در تصحیف واژه «بینه» احتمالی داده‌ام که با بودن لفظ «حجة» در عبارت سابق بر آن بی‌وجه است و محمل تراشی از برای این «بینه»، با توجه به آن «حجة»، آسان‌تر است که چنان دست و پایی برای آن بزنیم.

این هم ناگفته نماند که آنچه در اینجا و نیز ص ۸۴۴ گفته‌ام، «پیشینهاد»ی بوده است و بس؛ و با اطلاق «الضوابط» بر آن - چنان‌که کرده‌اند - همداستان نیستیم. به قول خواجه شیراز، «صواب کار گجا و من خراب گجا»!

فقره دوم، لغزشی است که در کتابت «ملفوظات» من بنده رخ داده و در حاشیه ص ۱۳۸۶، در دوّمین بندی که به نام این بی‌نشان مخوم است، یک «واو» ناپکار خود را در میان واژه «خاستگاه» زورچپان کرده! و غلطی پدید آورده که روح گوینده هم از آن بی‌خبر و بی‌باز بوده است! ... و اِخْتِجَلْنَا! ۱۴. جمع «نهار»، «أَنهَر» و «نهر» است، و عاقله آن را به ریخت «نهارات» هم جمع می‌بندند. نگر: التَّجِدُّ فِي اللُّغَةِ، لویس معلوف، ط: ۱۹، بیروت: المطبعة الكاثولیکية، ص ۸۴۱.